

باسمه تعالی (ج)

هدف چیست

ارایه تفکر " خط وسط " مردم افغانستان

— قصد این نیست که مقدمه شیوا و بلند بالای تدارک دیده شود تا در متن آن اغراض پنهان در عقب الفاظ وزین پیش کش هموطنان گردد، زیرا چنین تلاشهای مغرضانه به کثرت صورت گرفته و چه خوشا که گوش شنوایی نیافته اند.

— غرض این نیست که روی بدیهیات که دانستن آنها محتاج تفکر نیست لفاظی براه انداخته شود، زیرا بحث در بدیهیات بیش از یک دهه است که ناشیانه جریان داشته و سعی بلیغی بخرچ داده می شود تا "سفید" از "سپین" متمایز ثابت گردد.

— اراده بر آن نیست که از موقف پدرانۀ نصیحت های دلسوزانه به ادرس مردم مستأصل ما ردیف کرده شود، زیرا چنین نصایح بر حذرانه بیشمار ارایه گردیده ولی چون صرفاً در حد هشدار محدود بوده اند، بناً راه بجای نبرده اند.

— هدف این نیست که عوامفریبانه سنگ خاراى خدمت بمردم بر سینه نرم و آسیب پذیر کوبیده شده و برای الفاظ میان خالی و پادرهاستونهای نامریی و تصویری استناد گردد، زیرا چنین بدعت های ناجوا نمردانه وافر صورت گرفته است.

— غرض این نیست که وارد بحث تکراری و بی نتیجه ایدولوژیهای وارداتی چپ و راست گردیده و نیروی فکری و سلامت ذهنی هدر داده شود، زیرا زیادند مکاران این بازار مکاره که تنور چنین بحث منحطه را به حد کافی گرم نگهداشته و دارند جهت فروش امتعه وارداتی و پوسیده خویش مصرانه بازاریابی مینمایند.

— هدف این نیست تا بر تعداد تاجر پیشگان تباری که اراده کرده اند امتعه جز قوم و نژاد چیزی دیگری نروشنند، افزایش بعمل آید، زیرا صف چنین ارایه کنندگان خدمات قومی از قبل عریض و طویل است.

— هدف این نیست که یک مؤسسه غیر دولتی براه بیفتد که در زیر چتر آن عده با فضل فروشی پول بنام مردم بگیرند و خود ثروت بی اندوزند، زیرا چنین نهادها به وفرت عرض اندام کرده و جامعه از وجود آن ها قبلاً مشبوع گردیده است.

— قصد این نیست که یک مجمع مدافع حقوق بشری تشکیل گردد تا با صرف هزینه های هنگفت راپورهای ممتد و مرثیه وار بیرون داده و بر ملال خاطر هموطنان و جهانیان بیفزاید، زیرا چنین مرثیه خوانان کم نبوده و بلا انقطاع رجز خوانی دارند ولی گوش شنوا جهت شنیدن و مرجع مسؤل جهت اجرای راپور های خویش نمی یابند.

— هدف این نیست تا نظام کنونی افغانستان که با صرف منابع عظیم مالی و نیروی بشری بر پا ساخته شده و یگانه وسیله دوام و بقای کشور است، برانداخته شود، زیرا چنین تلاشهای براندازی حدود یک دهه است که باهمه مظاهر شوم و نکبت بار آن از جانب آدرسهای معلوم و مشخص در حال اجراست.

— هدف این نیست که رهبری بر سر اقتدار در نظام موجود کشور کمک شود تا اصلاح گردد، زیرا چنین کاری بنابر دلایل مشهود کاملاً بی اثر است.

— هدف این نیست که فهرست کم کاری ها و یا نا کاریها و یا هم بدکاریهای تیم حاکم بر نظام دولتی کشور لست گردد، زیرا چنین طومار نویسی ها از جانب طوطی های ایوان های متعدد با انگیزه های حسن و یا سوءنیت، مدتهاست که غنی سازی میگردد.

— قصد بر این نیست که یک مجتمع طوطیان سخنران مشحون از انگیزه های جاه طلبی و شهرت خواهی با ارایه عبادات صرفاً زبانی و خدمات صرفاً حرفی تبارز کند، زیرا چنین بنیادها از برکت تمویل گران نامریی شان سالهاست که در قلمرو بی لجام سیاسی کشور بوفور درهم می لولند ولی هیچ گره از درهم پیچیدگی معضلات وطن گشوده نمی توانند.

— مرام این نیست که شعارهای کلیشه یی و مفهوم باخته از حنجره های تازه سرداده شود، زیرا چنین گلی گویی های سیاست- پسند سالهاست که تریبونها و دهلیزهای سیاسی کشور را انباشته است.

— قصد بر این نیست که یک اجتماع جدیدی چیز- ستان دیگر بردامان افلاس زده کشور تحمیل گردد، تا با ادعای چیز- دهی مانند بقیه چیز- ستان از آب در آمده و به تا راج ته مانده های مادی پرداخته و روح و روان جامعه را بیازارد.

پس هدف چیست؟

— هدف این است که اکثریت خاموش کشور ما که تا الحال روی سرنوشت شان در این سه دهه جنگ و خونریزی ظالمانه و بی باکانه بازی صورت گرفته است، بعد از این از خواب زدگی تاریخی برآمده و به عطالت فکری خویش خاتمه دهند.

— هدف این است که ملت خاموش ما به این اعتماد برسند که گرایشهای افراطی به ایدئولوژیهای مخرب چپ و راست که بالنوبه، آگاهانه و یا غیرشعوری، در فورم های قوم گرایانه استحاله کردند، از ایشان بابیدریغی قربانیهای بی شمار ستانیده است، منبعده نگذارند مقدرات شان دستخوش هوا و هوس اهرم - داران قدرت دولتی و غیر دولتی همچنان باقی مانده و پیهام مورد بیع و شراء قرار بگیرد.

— هدف این است که اکثریت خاموش ما دیگر از لایه ناامیدی و سردرگمی که خود بدور خویش تنیده اند بدر آمده و بیشتر از این آیه های یاس سر نه دهند. خود را بیچاره و مستاصل نینگارند بلکه در عوض به چیزی بپردازند که در شرایط ایجاد شده حاضر در حیطه یی صلاحیت و امکانات شان بوده ولی تاحال از آن غافل بوده اند: یعنی تشکل شان بدست خود شان، اظهار رای و نظر شان به زبان و قلم خود شان، تصمیم گیری در باره سرنوشت شان به اراده خود شان، و بالاخره مدیریت نظام ناتوان شان بدست توانای خودشان .

— هدف این است که مردم بی صدای ما که اکثریت تقریباً مطلق یعنی بیشتر از سه چهارم افراد بالغ کشور را تشکیل میدهند (78.50٪ افراد واجد شرایط رای دهی کشور در انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 شرکت نکردند) به این یقین برسند که تعیین زعامت ملی و تشکیل حکومت و دولت ملی صرفاً و صرفاً در حیط و دایره صلاحیت ملت است نه کس دیگر. ما نباید بیشتر از این دست نگر خارجیها باشیم تا آنها برایمان با وارد کردن مهره ها از بیرون و یا حمایت مهره ها در داخل یک دولت ملی ایجاد کنند. آنها صرفاً بلدند تا با نصب و دستکاری مهره ها حکومت های قومی، گروهی، تنظیمی و یا هم استخباراتی تشکیل دهند نه چیزی بیشتر از آن. بنابراین، توقع ایجاد یک دولت ملی از جانب خارجیها یک پارادوکس و اجتماع نقیضین بوده و در بنیاد با اصل ایجاد دولت ملی تضاد دارد.

تجارب پی در پی زعامت های وارداتی خلقیان و پرچمیان، گروههای اسلامیت، طالبان و اخیراً مسافران مشاور و شرکا پیش چشم ما قرار دارد. این همه زعامت های کذایی چون مشروعیت اکثریت مردم را در قبال نداشتند و از جانبی هم دست نگری شان به حمایتگران خارجی از استقلال رای شان به شدت کاسته بود، هیچ کاری پُر ثمری انجام داده نتوانستند. یگانه کاریکه هریک از این زعامت های کذایی سه دهه اخیر به نوبت خود با مهارت و چیره دستی توانستند انجام دهند عبارت از توجیه موقف و مرام گروهی، حزبی، و تنظیمی شان از تریبونهای دولت، اشتها و اشاعت آن در جامعه از کیسه های دولت، و ایجاد کار و اشتغال و در آمد برای کادر و پرسونل وابسته شان در پُست های دولت! چنین است ذهنیت یک زعامت ناصبی فاقد مشروعیت مردمی و چنین است نتیجه محتوم آن!

— هدف این است که مردم ما به این قناعت برسند که گروه های که در چپ و یا راست خط وسط ایشان قرار دارند، هم بیدارند و هم بظاهر هوشیار، هم پلان و اجندا های مخفی دارند و هم هدف و دیدگاه های علنی، هم تجربه حکومت داری های قیمومیتی دارند و هم مهارت در بازیهای عوامفریبی، هم امکانات

مالی خودی دارند و هم تمویلگران بیرونی، خلاصه اینکه هم راه دارند و هم روش و هم هدف و همه بصورت یکجای ولی جدا از هم به یک جهت نشانه گرفته اند: یعنی به جهت اکثریت خاموش کشور.

بناً وقت آن رسیده است که این اکثریت خاموش بیشتر از این اجازه ندهند که تخته مشق نشان زنیها و حوزه سرباز گیریهای این گروه های سیاست پیشه قرار گرفته و به خرچ ایشان این دلالت سیاسی مهارت های هرچه بیشتر و جدید تر کسب کرده و باز هم بردوش شان سوار باقی مانند.

— هدف این است که مردم ما بدانند که این نظام موجود ما که به برکت جامعه جهانی و منابع سرشار ایشان دوباره احیاء و بر موازین و معیار های معاصر پیروزی گردیده، یک دست آورد گرانبها و بی بدیلی است که درسه دهه اخیر بما ارزانی شده است. لهذا تحفظ و پاسداری این نظام وظیفه اول و حیاتی هر هموطن است. ما نباید بگذاریم که این یگانه سرمایه ملی ما در وضعیت موجود، در دست یکعهده معامله گر با منتهای جفاکاری، خدعه، بی حیای و بی کفایتی دست بدست گشته و از ارزش، اتوریته و وجهه ملی آن بشدت کاسته شده برود و باز هم در دست نا مبارک شان باقی ماند تا بالاخره آنرا به مرحله افلاس رسمی و ارزش صفری تقرب دهند. در این جهان، هزاران سرمایه مالی توسط مدیران فاسد مالی هدر داده شده و هم سرمایه های بیشمار سیاسی بدست سیاست بزان فاسد و منحط باکمال بی باکی ضایع ساخته شده اند. ظواهر امر در کشور ما میسراند که سرمایه های ما هم اعم از سیاسی و مالی اگر از چنگال مدیران فاسد فعلی نجات نیابند، کاملاً به هدر خواهند رفت.

— هدف این است که مردم خاموش ما به تفکر بیفتند که در صورت بی ارزشی و افلاس ملی نظام موجود باز هم این همسایگان نه خواهند بود که بادست درازتر، تجربیات غنی تر و موقف جری تر وارد عمل شده و بتأسی از به اصطلاح موضعگیریهای ملی شان، برایمان در بهترین حالت باز هم زعامت های نیابتی و در بدترین حالت باز هم قلمروهای ملوک القومی برپاکنند؟ مواد خام جهت تطبیق تکراری این چنین یک سناریو در جامعه ما به کثرت وجود دارد. بناً، برادران و خواهران هموطن، آیا در چنین حالتی، هنوز هم حیران و مبهوت و بی تفاوت ماندن و حیثیت ناظر بی طرف و ثالث بالآخر را اتخاذ کردن و حل معضلات کشور را به سیر حوادث و به رحم دستجات متعارض داخلی و اغراض متضاد خارجی سپردن و تماشا بین باقیماندن بیانگر فساد اجتماعی نیست؟ فسادهای سیاسی و مالی ما بیداد میکنند و راه حل های آن صرفاً و صرفاً در جامعه می تواند سراغ گردد. در صورتیکه جامعه چنین سرد و کرخت و بی تفاوت و یا هم راه گم و گیج عمل کند و مسولیت نپذیرد، راه حل های معضلات بنیان افکن کنونی از کجا می شود جستجو و تدارک گردد؟ بی تفاوتی، ساده نگری و بر خورد تفننی جامعه با مسایل میرم ملی در نهایت امر گریبان خود جامعه را به چنگ می گیرد.

— هدف این است که مردم ما به این تفاهم باورمند شوند که تشکل شان در سطح وطنی در زمره مجبوریت های حتمی و حیاتی شان بوده و این یک ابزار پُر قدرت دفاع از خواستها و منافع شان است نه

یک امر ضمنی و ذوقی. هرگاه مردم خاموش ما قبلاً به میرمیت چنین امری اذعان کرده بودند، ما امروز در وضعیت بمراتب بهتری قرار میداشتیم.

— هدف این است که به اکثریت خاموش ملت ما این ذهنیت القاء گردد که چند گروپ محدود و انگشت شمار سیاسی- نظامی- تباری با پیروان معین و مشخص و با بهره گیری از اعانه های سخاوتمندانه مالی حمایتگیران معلوم الحال شان سی سال تمام است که با وقاحت و پُر رویی تمام عیار در حیات اجتماعی- سیاسی- مالی جامعه ما از حالی بحالی استحال کرده و ریسایکل میشوند: گاهی کمونیست گاهی اسلامیست، گاهی محافظ کار گاهی نوگرا، گاهی ظالم گاهی مظلوم، گاهی ناقض حقوق بشر گاهی حامی آن، گاهی ملت گرا گاهی جهان گرا، گاهی موتلف گاهی معترض، گاهی نفسانی گاهی آفاق بین، گاهی قوم گرا گاهی ملت ساز، گاهی مفلس پولی گاهی پیشوای مالی، گاهی ناقض حاکمیت ملی گاهی سلسله جنبان آن، گاهی حامی دید گاه فرامرزی قومی گاهی تمکین گربه بینش ملی، گاهی واعظ لوٹ ثروت گاهی عبادتگر مکتب، گاهی.....

اینان با این همه تناقضات کرکتری و شخصیتی، با این همه مواضع متضاد سیاسی، و با این همه تخطی های مستند اجراییوی باز هم بر شانه های نحیف ملت سوارند و پیوسته باج می ستانند، این همه چطور ممکن شده است؟

جواب این سوال واقعاً خامض و پیچیده را میتوان در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: اینها کم اندولی منظم اند و مهمتر از آن ثروتمند اند.

اینان روی انسجام و انتظام خود سی سال کار کرده و دسپلین پذیر شده اند، مزه قدرت و حاکمیت را چشیده و از مزایا و امتیازات قدرت دولتی بهره های ممتد و طولانی برده اند و در نتیجه هر یک در این کوره راه آبدیده گشته و به عقابهای شکاری ماهر و آزموده مبدل شده و هر لحظ مترصد طعمه اند. از اینروست که در هر میدان حضور دارند، و لوکم اندولی فعال اند: تلویزیون، تربیون، نشریه، جریده، رساله، ویبسایت و رادیو در اختیار دارند و ناجوانمردانه بر نفع خود و علیه دیگران ذهنیت سازی نموده و با پروپاگند دایمی خویش ذهنیت های کذابی را در بین پیروان و خوشبینان خویش تلقین و جاه میندازند. معمولاً چون به سبب عدم موجودیت مخالفان توانمند به چالش کشیده نمی شوند، در نتیجه تداوم حضور فعال شان ممکن و محرز گردیده است.

شایان ذکر است که تداوم چنین یک وضعیت تخریشی اظهان و افکار بدون استثناء توسط عوامل قوم پرست پشتون، تاجک، هزاره، ازبیک و ترکمن چه در داخل و چه خارج از کشور زمینه پیدا کرده و شکل دایره خبیثه و یا دور باطل را بخود اختیار کرده که یکی برای بقای دیگری بهانه بدست داده و همدیگر را تغذیه مینمایند. آیا واقیعت این چنین یک وضعیت را میپذیرید؟ اگر میپذیرید آیا شما هم آنرا لازم و مثبت دانسته و تمرین دموکراسی میندازید و مهر تایید بر آن میگذارید؟ و یا اینکه موجودیت چنین وضعیت تحمیلی را نه تنها سالم نپنداشته بلکه آنرا یک پروسه تداوم اشاعه نفرت و کدورت در جامعه

ایکه هیچ مسیری جزء تفاهم و تسامح ندارد، تلقی مینمایید؟ آیا از لابلای صفحات تاریخ و جریانهای معاصر کدام مثال و تمسکی ار ایه کرده می توانید که روش تقابل و مناقشه و ادعا و انکار توانسته باشد مسایل ملی را حل و فصل نماید؟ هرگاه چنین تمسکی سراغ کرده نمی توانید، پس چه باید بکنید؟ آیا در صدد چاره جوی و مقابله برآمده و در جهت جلوگیری از تداوم چنین پروژه های نفرت و کدورت که بیدریغانه نیروی سازنده جامعه ما را به تحلیل میبرند، دست به اقدام می شوید و یا اینکه این وضعیت تحمیلی را طبیعی پنداشته و به آن منقیدانه تمکین میورزید؟

پاسخ به این سوالات مسیر حال و آینده جامعه ما را شکل میدهد.

— هدف این است تا مردم ما که با دیدگاه ها، پالیسی ها و روشهای چنین گروه های سیاسی- نظامی- تباری چه در داخل تیم حاکم چه بیرون از آن مخالفند به غور بپردازند که اینها با این همه خدعه، نیرنگ و دروغ و باوجود اقلیت بودن محض در سطح ملی [در انتخابات ریاست جمهوری سال (2009) حدود 3.69 میلیون نفر با هزاران حيله، ترغیب و تطمیع و حتی جعل و تدویر به دو کاندید اصلی رای دادند، در حالیکه در آنزمان افراد راجستر شده واجد شرایط رای دهی در کشور بیش از 17.16 میلیون نفر بود، معنی آن اینست که در بهترین حالت سطح محبوبیت و مقبولیت آقایان کرزی 13.3٪ و عبدالله 8.20٪ و جمعاً 21.50٪ بود! یک اکثریت عظیم 78.50٪ (13.47 میلیون نفر) افراد بالغ و عاقل این کشور به اینها و حامیان آشکار و پنهان شان پشت کرده و از استعمال رای خویش خود داری ورزیدند. مراجعه شود به ارقام کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان] بازهم رهاکن صحنه نیستند. اما در مقابل آنها این اکثریت عظیم ولی خاموش و گوشه گیر و بی علاقه محضاً به آه و ناله و حسرت بسنده کرده و بگوشه عزلت و انزوا پناه برده اند. برادران و خواهران هموطن، این شیوه و عادت، خصلت ملتهای زنده و صاحب شخصیت نیست و تا واقعاً دیر نشده باید روی عطالت روش و رفتار و کسالت خصلت و پندار خویش فایق آمده و خود را از این بن بست خطرناک و تباه کن نجات دهید. تشکل و یکجا شدن خویشرا واقعاً جدی بگیرید و با وقف، ایثار، حوصله، و استواری در صدد برآیید که چگونه میتوانید خود و مملکت خویشرا که در عمق حقارت و مزلت دست و پا میزند، نجات دهید. این را نباید یک شعار واهی و ایدیالی و یا هم یک فرصت طلبی سیاسی تلقی کرد، بلکه برعکس این یک ضرورت تاریخی و حیاتی بوده و تحقق آن هم اوتوپیای و تخیلی نیست بلکه طوریکه نشان خواهیم داد، یک پروسه و روند عملی و ممکن و شدنی است.

آیا میتوان به یک تشکل کلان وطنی دست یازید؟

ظاهراً تحقق ادعای بزرگ تشکل گسترده مردمی در جامعه سیاست زده ما یک سراب بنظر میرسد، ولی اگر یک عده ای محدودی هم بتوانند در راستای این مسیر قدمهای نخستین را بردارند، طلسم سراب نمایی شکسته و باریکه راهی جهت قدمهای استوار بعدی گشوده میشود. در بدو وهله، باید اذعان کرد که این مسیر مملو از ریاضت و سختی ها بوده و زمان گیر و ایثار طلب است: پول در آن نیست، مقام و منصب در آن نیست، آرامش و آسایش در آن نیست، ولی هرگاه تحقق پذیرد، آنچه در آنست که با هیچ

مقیاسی اندازه گیری شده نمی تواند. این پروسه تشکل و انسجام ملی بیش از همه چیز دیگر بخاطر تحفظ و پاسداری از خواستها و حقوق خود هموطنان است، زیرا این حقوق توسط حکومت پی در پی وارداتی و سیاست گران مرتبط به آن با کمال بی قیدی زیر پا گردیده و پیوسته پایمال شده اند. اینها پیهم با خواستهای ملت توهین آمیز برخورد کرده و آنرا به هیچ گرفته اند. بنابراین مردم باید ناگزیراً ابتکار عمل را بدست گرفته و یک سیستم تحفظی سراسری را جهت حمایت خواستهای خود بوجود بیاورند. وقتی مردم متوجه گردند که با تشکل شان بتدریج صاحب صدا گشته و آرام آرام اقتدار کسب میکنند و بالعکس مراکز متعدد قدرت به همان پیمانہ رنگ میبازند، به این پروسه ایمان بیشتری پیدا کرده و در راه دفاع خواسته های شان مصمم تر میگردند.

جاذبه تشکلات قومی و تباری بنابر انگیزه و ذهنیت مشترک، قوی و پُرکشش بوده و تحت شرایط مساعد با اندک تلاش شکل میگردند. اما تداوم آنها بعد از منتفی شدن شرایط مساعد اولیه سوال بر انگیز گردیده و به چالش مواجه میگردند. برعکس، در یک تشکل فرا قومی و ملی انگیزه مشترک ولی ذهنیت ها متعدد و متفاوت اند و بنابر آن موانع و دشواریهای تشکیلاتی هم فراوان اند. بناً با این همه دشواری، این یگانه راه است چونکه تشکلات غیر از این را فراوان داشته ایم ولی نتایج دلخواه ملی را از طریق آنها بدست نیاورده ایم. ایکاش ما گزینه سهل تری میداشتیم.

درحقیقت، اصل حقوق اقوام یک داعیه مشروع و برحق برای هر کتله قومی محسوب شده و جانفشانی در راه کسب و به رسمیت شنا ساندن آن حقوق، از وظایف منسوبان یک قوم است و پاسداری از آن، در صورت که کسی بخواهد آنرا نقض کند، هم از وظایف ایشان است. هرگاه تهدید جدی و واقعی (نه تصویری و من در آوردی) جهت نقض حقوق کسب شده یک قوم وجود نداشت، لازم است تا این قوم منبعد از حیطه محصور قومی پا فرا تر گذاشته به حوزه پر صلابت، فراخ و خوشایند وطنی وارد گردد. منسوبان اقوام در این مرحله ورود به حوزه ملی باید یکدیگر را یاری رسانند تا از تردد و تذبذب طرفین کاسته شده و مطمئانه و با حفظ احترام حساسیت های یکدیگر داخل این عرصه شوند. کشورهای متمدن با فرهنگهای برتر، مسایل تباری خویشراهم در متن و هم در عمل به همین شیوه و روش حل و فصل کرده اند.

مسایل تباری ما در متن حل گردیده ولی در عمل هنوز ظاهراً لاینحل اند و دلیل آن هم واضح و مشهود است: مدیران و طراحان اولیه داعیه های قومی در افغانستان همه زنده اند و مدیریت آن داعیه های برحق و مشروع دیروزی، که حالا به پروژه های ابزاری و با جگیرانه امروزی شان مبدل گشته، را همچنان بدست دارند. طبیعی است که اینان نمی خواهند بر علیه موجودیت خود موضعگیری اختیار کرده بگذارند اداره امور از دست شان خارج گردد. اینان کما کان از کارت قومی در مواضع ملی استفاده کرده و بر ثروت و مکنت خویش میفزایند. اینان بیشتر به با جگیران اقوام خویش مشابه اند تا دست گیران شان. همه اینان به این اصل که عبور از مرحله قومی و ورود به حوزه ملی جزء لاینفک پروسه ملت سازی است، اعتقاد ندارند زیرا بوضوح جای برای خویش در این حوزه بزرگتر که مستلزم استعداد

برتر، بیش وسیعتر و حوصله فراخ تر است، نمی بینند. از همپنروست که با حيله های گونه گون، بهانه تراشیها، توجیهات ذهنی و حتی توسل به تهمت و افترا و یا هم هر وسیله مخفی و آشکار دیگری سعی میورزند تا از ورود اقوام شان به حوزه ملی ممانعت ورزیده و از رشد پروسه ملت سازی بکاهند. بنابر آن، لازم و ناگزیر است تا این مدیران اقوام که ذهنیت نهادینه شده تخاصم و تقابل دارند جای خود را جبراً به مدیران که از ذهنیت تفاهم و تساهل بر خوردار اند، عوض کنند تا پروسه ملت سازی تسریع گردد. جامعه ما با این همه تجارب تلخ و شوم باید متیقن شده باشد که ذهن تخریبکار نمی تواند ایجادگر باشد.

طوریکه لازمه تشکلات ملی است هریک ما ناگزیراً باید از محدوده تنگ ذهنیت قومی عبور کرده و منافع مشروع قومی و تباری خود را در متن کلانتر منافع ملی مطرح و جستجو نمایم. با این اوضاع و احوال نا بسامان کشور، منافع ملی ما تالحال بطور کامل تامین نگردیده و با چالش ها و خطرات بزرگی رو بروست. تا هنگامیکه منافع ملی ما کاملاً تحقق پذیرفته باشد، منافع قومی ما چگونه میتواند بطور کامل تامین گردد، چونکه منافع قومی تافته جدا بافته از منافع ملی بوده نمی تواند. یک کشور با ار جیحیت دادن منافع قومی نمیتواند به حیات ملی اش ادامه دهد. از جانب دیگر، وثیقه ملی کشور (قانون اساسی) حقوق افراد کشور را تضمین و تسجیل کرده و وجایب و مسولیت های آنها را تعریف و تثبیت نموده است. منطقاً، وقتی حقوق افراد تامین باشد، حقوق اقوام خود به خود تامین میگردد. زیرا هر فرد به یک قومی تعلق دارد و مزایای برآورده شدن حق فرد، عقلاً و عرفاً، به قوم مربوط اش بر میگردد. بناعاً درسایه تامین حقوق افراد، حقوق اقوام بطور طبیعی تامین میگردد.

دریک پروسه و روند ملی لازم است تا مشترکین آن حساسیت های انسانی یکدیگر را مدنظر گرفته و آنرا نقطه آغاز روند قرار دهند. این احساس حفظ رعایت مقام انسانی یک فرد، بیانگر مفهوم گذشت و پذیرش است. بسیاری لفضاً به آن اذعان دارند ولی عملاً اعتقادی به آن ندارند و این اساس و بنیاد اختلافات، بی باوری ها و بی اعتمادی ها در جامعه ماست. بنابران، جهت موفقیت این روند الزاماً و جبراً این احساس را بایست در خود بارور ساخته و تقویت دهیم. هر منسوب این روند اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبیک، ترکمن، ایماق، نورستانی، پشه ی و بقیه هموطنان، باید متیقن شده باشد که ذهنیت های القاء شده توسط قوم پرستان مربوط شان نیازی شدید به اصلاح و تر میم دارد. پس چه بهتر که هر هموطن منسوب بیک قوم در صدد اصلاح ذهنیت تلقین شده مربوط به همان قوم برآید تا بدینوسیله نتیجه کاملاً بهتری بدست آمده و بهانه ایجاد تحریکات منفی از بین برده شود.

شهامت اخلاقی، دید منصفانه و اعتقاد به بهبود و اصلاح باید در ذهن و وجدان هر منسوب به روند "خط وسط" با قوت رسخ حک گردیده باشد. این خصایل تا حال در مدیران قومی یا اصلاً وجود نداشته و یا هم بشدت کسر و کمبود داشته است. تقویت این خصایل، رمز کامیابی روند انسجام ملی بوده و در نتیجه زمینه را در یک سطح وسیع جامعه مساعد میسازد تا احساسات جریحه دار اقوام با پرداختن صادقانه به حقایق معاصر و تاریخی کشور و تفکیک آنها از فانتزی و افسانه التیام یافته و تسکین گردد.

هموطنان ما که خود را متعلق به صف " خط وسط " میپندارند بایست یکقدم فرا تر گذاشته و روند انسجام خویش را سرعت بخشند و آن اینکه یک هموطن پشتون از حقوق و خواسته‌های مشروع دیگر اقوام حمایت و دفاع کرده و هموطنان منسوب بدیگر اقوام از حقوق و خواسته‌های مشروع پشتونها حمایت و دفاع نمایند. این شیوه هم انسانی است و هم اسلامی و هر انسان والا اندیش باید به آن ارج گذاشته و متعهد باشد. این روش، اعتماد خدشه دار موجود در بین اقوام را دوباره احیاء کرده و بتدریج تقویت میبخشد. یک نگاه گذرا به دو انتخابات ریاست جمهوری نشان میدهد که اقوام از روند حاکم بر آنان سر خورده و ناراضی اند: در انتخابات اول 1383 (2004) مردم ما که تحت تاثیر جنگها و تبلیغات شدید قومی یک دهه قبل قرار داشتند، با اولین فرصت دموکراتیک و آزاد تاحد خیلی بالایی روی خطوط قومی به کاندیدان قومی رای دادند. ولی این خطوط که در آنزمان برجسته بود، در پنج سال بعد خیره و کمرنگ گردید که نتایج انتخابات 1388 (2009) مبین آن است. این خطوط احتمالاً حالا بعد از گذشت دو سال از انتخابات اخیر باز هم بیشتر کمرنگ شده باشند و تا انتخابات سه سال بعد ممکن به پاینتزین حد برسد. این ارقام و حقایق میرساند که ملت، ناخود آگاه و غیر محسوس، پروسه ملت سازی را خاموشانه بدست گرفته است و با زبان خاموش و با استعمال و یا عدم استعمال رای خویش این پروسه انسانی را برپا ساخته است. با وجودیکه مدیران اقوام سعی دارند باطل کوبی بردهنیت تداوم تخاصم و تقابل، کار و کاسبی شان از رونق نیفتد، ولی خوشبختانه دیده میشود که حربه های معمول شان دیگر کار آی و موثریت لازم را از دست داده است.

بنابر آنچه تا حال گفته شد لازم است تا اکثریت خاموش ما از این به بعد به یک " خط وسط " تغیر موقعیت داده و از موقف انزوا، مظلومیت تحمیل کرده برخود، خاموش و بیطرفی بیرون آیند. منبعد باید طرف واقع شوند و در انتظام خویش خود سهم گیرند، زیرا انسجام شان به ایشان وجهه ملت می بخشد، در حالیکه در حالت فعلی باوجودیکه تعداد شان به میلیون ها میرسد، حیثیت "فرد" و یا "نفر" را دارند و به فرد و یا نفر کسی، بخصوص زورمندان، وقعی قایل نشده و اهمیت نمی دهد. خریدن، فریفتن و فروختن فرد یا نفر هم سهل است هم ممکن.

از جانب دیگر راه نجات کشور باید بدست ملت مشخص شده و خط اندازی گردد و این وقتی ممکن میگردد که صلاحیت امور اداره دولت بدست تیم مدیران منتخب ملت سپرده شود و آن وقتی میسر میشود که ملت در ضمن پروسه طولانی تشکل و انسجام ملی خود موضوع تشکیل تدریجی تیم مدیران امور اداره کشور را تعیین و مشخص نموده و از طریق انتخابات آینده ریاست جمهوری ایشان را به موفقیت برساند (**جزئیات عملی و راه کارهای تطبیقی هر مرحله با فرا رسیدن زمان مناسب تطبیق آن بدسترس هموطنان قرار داده خواهد شد**).

طوریکه حوادث نا میمون سه دهه اخیر کشور ما نشان میدهد، در پهلوی عوامل دیگر، نقش عنصر- بیرونی در تشکلات سیاسی- نظامی خیلی برجسته ولی تباه کن بوده و تا زمانیکه تاثیرات این عنصر در تعاملات سیاسی ما خنثی ساخته نشود، ما در آینده هم جریمه های بزرگ و بیشتری از بابت این تعاملات

سیاسی بیرون- محور خواهیم پرداخت. ریکارد فشرده عنصر- بیرونی در راه اندازی، تمویل، و مسلح سازی تشکلات سیاسی- نظامی سه دهه اخیر پیش روی ما است:

— عنصر- بیرونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را شکل داده و با ورود مواد ایدیولوژیک- تیوریک آنرا در اواسط 1960 در جامعه راه انداخت تا بعداً نقش اسپ ترا را برای شوروی ها بازی کرد و بنیاد جامعه دگرگون گردید.

— عنصر- بیرونی در تجهیز، تمرین و تسلیح گروههای اسلامیت در اواسط 1970 جامعه ما را بطور تکانهنده تهدید کرد.

— عنصر- بیرونی در تجهیز، تمرین و تسلیح گروههای اسلامیت در دهه 1980 که بعداً مجاهدین لقب گرفتند، رول بسزایی داشت و گرچی بشکست و بیرون راندن اشغالگران شوروی منتج شد ولی اثرات مرگبار و بنیان افکن را بر جامعه تحمیل کرد که تبعات آن به اشکال متنوع هنوز هم در حال جریان است.

— و بالاخره عنصر- بیرونی در راه اندازی و گرداندگی نظام فعلی با وجودیکه غنیمت بزرگی برای مان است، حاوی پیامد های تخریب کن در عرصه های مختلف حیات اجتماع، سیاسی، اقتصادی کشور میباشد.

بنا بران عنصر- بیرونی و نقش آن در شکل دهی سیاست ها و بینش ها در کشور ما تا حدی به یک مقوله قبول شده مبدل گشته و اکثریت پذیرفته اند که بدون عنصر- بیرونی هیچ کار ما سر و سامان پذیر نیست و یا بدون عنصر- بیرونی و تایید و تبرک ایشان کسی در افغانستان ره بجایی نمیرسد. این میرساند که نفوذ عنصر- بیرونی از حوزه سیاسی نظامی کشور عبور کرده و وارد حوزه اجتماعی گردیده و در حقیقت تا یک حدی به نهادینه گی سیاسی - فرهنگی رسیده است. جای بسا شگفتی است که ملت خاموش ما از نفوذ و تسلط عنصر بیرونی و ره آوردهای خانمان سوز این بدعت شوم زیاد تعجب و حیرت نکرده و خاموشانه و بی اراده میگذارند این بدعت تباه کن به یک مظهر شنیع فرهنگی تمام عیار مبدل گردد. ما با این تما شا بینی منفعلانه و نا خود آگاه خویش در از هم گسیختگی شیرازه نظام و جامعه خود سهیم شمرده می شویم .

روی این اصل قابل تاکید قطعی میدانم که جهت زهر زدایی، شفاف سازی و مخصوصاً منتفی ساختن عنصر- بیرونی از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور، پروسه تشکل ملی باید و الزاماً و ضرورتاً یک پروسه کاملاً بومی و وطنی باشد و از امکانات خود ملت تمویل گردیده و برپا نگهداشته شود تا از یک جهت عنصر- بیرونی بطور کامل خنثی سازی گردد و از جانب دیگر ملت از آزمون که به آن مواجه است موفق و سر افراز بدر آید. و از جانبی هم کسی دیگر به این مردم به دیده حقارت ننگریسته و نگوید که بدون حمایت خارجیها اینان قادر به هیچ کار و ابتکاری نیستند. اگر تا حال واقعاً چنین استعدادی از خود نشان ندادند این احتمالاً یک دلیلش این است که واقعاً هم در هیچ برهه از تاریخ چنین کارد به

استخوان مان نرسیده بود، چنین در معرض از همپاشی و بی زعامتی و بی برنامه گی قرار نگرفته بودیم، با چنین احتیاج تمام عیار و مزلت بار مواجه نگشته بودیم تا ایجاد گر شویم. این ایجاد گری ابتکاری و اختراعی نیست بلکه زاده احتیاج و جبر است .

ولی مبنای این ابتکار اگر هر چیزی باشد، تطبیق و عملی کردنش سابقه ندارد. ارایه تفکر تشکل ملی روی یک خط وسط و معتدل فکری در یک کشور فلاکت بار با زعامت های تحمیلی و منقید، با گرفتن ابتکار سرنوشت خود بدست خویش و برپایی یک انسجام وطنی و سراسری با ما یه گذاشتن از ناچیز ترین امکانات خویش و بالاخره برنامه ریزی بنیادی جهت آینده کشور خویش، بذات خود ملت ساز است. بناً این ملت ماست که بایست ابتکار تطبیق پروسه ملت سازی را خود بدست گیرد.

هرگاه ما این یگانه راه حل بنیادی را بخاطر مشکلات و دشواری های آن به اغماض بگیریم پس بدیل آن دوام حالت موجود خواهد بود. اما حالت موجود برای ما یک دولت بیکار، بی ابتکار، و دنباله رو حوادث با یک مشروعیت اسمی (**رییس جمهور با 13.3%** و **اکثریت تام وکلای شورای ملی با مشروعیت مردمی کمتر از 10%** و **یکعده انگشت شمار شان با مشروعیت در حدود 20%** و **یا کمتر از آن**) به ارمغان آورده است که از حد اقل ترین وجهه ملی در انظار جهانیان و هموطنان برخوردار بوده و قادر به اتخاذ تصمیم بزرگ ملی در عرصه های بشدت بیمار سیاست، اقتصاد، امنیت، معامله با همسایه گان، و مراد به با جهانیان نیست. صلاحیت اخذ تصامیم به آن بزرگی از ظرفیت عامیانه و ناتوان این مجموعه کاسب کار روزگم به فرسنگها دور است. در هیچ نقطه از جهان، یک دولت با مشروعیت حد اقل نتوانسته است که مسایل بزرگ و سرنوشت ساز ملی را حتی شامل اجندای کاری شان گرداند چه رسد به این که حل و فصل نماید. چنین دولتی در بهترین حالت روزمره گی کرده و منفعلانه دوره کاری اش را به سر رسانیده است و یا در بدترین حالت بحران آفرینی نموده و دولت بعدی را دچار معضلات بیشماری گردانیده است. ترکیب بشدت شکننده، متفرق، و فاقد مشروعیت گروپهای سیاسی موجود در کشور هر آنچه در چنته داشتند در این دو دوره انتخابی بیرون دادند که ما همه شاهد نتایج زیان بار آن بودیم. هر گاه این ترکیب نامبارک همچنان پا بر جا باقی ماند، طبیعی است که در دور انتخابی بعدی هم دولت بمراتب ضعیف تر و بی ثبات تر پیشکش جامعه خواهد گردید که باز هم قادر به حل مسایل کلان ملی نخواهد بود. روی این ملحوظ، جامعه ما چگونه و توسط کدام مرجع مشکلات عدیده و روز افزون خویش را حل نماید؟ این دور باطل و فرسایشی چگونه باید متوقف ساخته شود؟ از کجا یک پکیج یا بسته سیاسی - مدیریتی حاضر و آماده سراغ گردد تا فوراً جایگزین کسر فاحش سیاسی - مدیریتی فعلی گردیده و شارید گی بیشتر و ضعیفیت موجود را مهار کند؟ با تاسف باید گفت که چنین بسته آماده و حاضر نه در داخل و نه هم خارج از کشور وجود دارد، ولی عناصر تشکیل دهنده آن در داخل کشور به وفرت وجود دارد. این بسته را باید ساخت و بالوسیله آن سرنوشت خود و کشور را با دست خود رقم زد.

بنابراین طوریکه واقعیت های تلخ موجود نشان میدهد، ما گزینه های سهل و ساده نداشته و گریزی جزء پرداختن دستجمعی به امور پراکنده و لاینحل خویش از طریق پروسه انسجام نداریم.

این پروسه فوق العاده طاقت فرسا و پر مشقت است و صرفاً افراد متعهد و عقیده مند به مسایل ملی می تواند آنرا براه انداخته و به سر منزل مقصود برسانند. در صورت برآورده شدن این داعیه ملی، مرامهای زیرین زمینه تحقق پیدا مینمایند:

- احساس جریحه دار غرور ملی احیاء میگردد.
- حس اعتماد بنفس در سطح ملی اعاده میگردد.
- روند ملت سازی با سرعت رشد یا بنده در عمل پیاده میشود.
- یک انسجام ملی- سیاسی سراسری برای اولین بار بدست افراخته و کوبیده شده کشور به تحقق میرسد.
- مدیران فداکار و توانمند و نمایندگان دلسوز و رسالتمند در ضمن پروسه انسجام ملی طی پروسیجرها و مراحل مشخص، موثر و شفاف از اطراف و اکناف کشور شناسایی گردیده و در عرصه ملی تبارز میکنند.
- کشور برای اولین بار صاحب یک حزب سراسری و ملی میگردد که متضمن ثبات سیاسی - اجتماعی خواهد بود.
- با اتکاء بر یک حزب ملی، تشکیل یک دولت ملی ممکن و میسر میگردد.
- اخذ تصامیم کلان ملی با مشروعیت بزرگ مردمی سهل و ساده میگردد.
- متکی بر مورال بلند ملی، برای اولین بار معامله با همسایگان مغرض در یک سطح برابر و بالمثل مهیا میگردد.
- تعریف و تدوین منافع ملی برای نخستین بار در کشور ممکن میگردد.
- احساس تعلقیت و مالکیت وطنی از انحصار چند گروپ ایمان باخته کشیده شده و سراسری میگردد.
- مدیریت مالی و اقتصادی کشور بعد از سه دهه ندانم کاری و فسادگری برای اولین بار در مسیر سازنده براه انداخته می شود.
- زمینه تطبیق جدی و عاملانه حاکمیت قانون در جامعه با اشتراک مستقیم مردم در سراسر کشور مساعد میگردد.

— مسیر جنگ تحمیلی در کشور از هاله ابهام کشیده شده و طرق برخورد مشروع و قاطع با آن مهیا می‌گردد.

— یک دولت ملی با مشروعیت کافی مردمی می‌تواند قاطعانه و بی‌هراس حلقه فولادین اتصال بین تروریسم، مواد مخدر و فساد دولتی را درهم بشکند.

— تنها یک دولت ملی می‌تواند با محاسبات عمیق، همه‌جنبه و عملی (نه سطحی، یک‌جانبه، عکس‌العملی و احساساتی) دوکتورین‌های دفاعی واقع‌بینانه و قابل‌تطبيق را جهت بقای صلح‌آمیز کشور طرح و اجراء نماید.

— صرفاً یک دولت ملی می‌تواند که با اتکاء به بازوی توانای مردمش به روش مهلک و کشنده "آزمایش و خطا" که یگانه سرخط اساسی پالیسی گمراه‌آلوده فعلی کشور در این ده سال اخیر بوده است، نقطه پایان گذاشته و در عوض ستراتیژی بقای موجودیت کشور را روی دست گیرد.

و.....

قابل ذکر میدانم که نویسنده این سطور در سال 1383 (2004) در پهلوی سایر دوستان همفکر یک جریان سیاسی را باهمین روحیه‌ایکه در لابلای این سطور انعکاس یافته است، تحت عنوان "تحرك تفاهم ملی" در کابل مشترکاً براه انداختیم تا پایه گذار یک جریان معتدل سیاسی در کشور گردد. ولی بعد از رشد سریع اولیه، عناصر بازدارنده یک جریان ملی و فرصت طلبان سیاسی به تلاش افتیدند تا آنرا از مسیر اولیه اش انحراف داده و به بیراهه بکشانند که در نتیجه آن جریان متذکره بعد از گذشت چند ماه به همان سرعت که ایجاد شده بود، از هم پاشید. در پهلوی عوامل ذکر شده بالا، دلایل عمده ذیل هم در از همپاشی آن جریان دخیل بود:

— عدم شناخت لازم و کافی از اهداف آشکار و نیت پنهان گروه‌های متخاصم سیاسی موجود در کشور.

— نداشتن آمادگی و تجربه لازم و کافی منسوبان این جریان جهت براه اندازی یک تحرك سراسری ملی.

— برجستگی سلیقه‌ها و ترجیحات فردی بین منسوبان این جریان و در نتیجه آن تحت شعاع قرار گرفتن مسایل مبرم ملی.

— کشیده شدن یک تعداد از منسوبان این جریان به مقامها و پُست‌های دولتی که این خود وزنه و ماهیت ملی این جریان را کمرنگ ساخته و از مسیر اعلام شده اولی اش به بیراهه کشید.

در روشنی تجربیات تلخ فوق‌الذکر بنده با انجمنی از دوستان متعهد به مسایل ملی کشور مان افغانستان برآن شدیم تا در مسیر تحرك و بیداری ملت خاموش ما سر از نو دست به کار شده و سعی نماییم ذهنیت خود اتکایی را که بوضوح رنگ باخته است، در ذهن شان احیاء کرده و بارور سازیم. ما خود را صرفاً راهیان این مسیر ملی و مردمی پنداشته و هیچ ادعای بیشتر از آن نداریم. بنابر آن، از هموطنان ملی

اندیش خود تمنا داریم تا با اظهار نظرات سالم و سازنده خویش این پروسه انسجام ملی را غنامند ساخته و در مسیر تحقق آن فعالانه سهیم شوند.

کلی گویی های امروزی ایدیولوژیهای اعتبار باخته چپ و راست با آنهمه جزئیات ویران کن دیروزی شان در افغانستان، هیچ سر نمی آید از یک راه حل بنیادی بدست نمیدهند. پیروان ایدیولوژیهای متذکره تا هنوز هم حل قضایای بغرنج افغانستان را از همان دریچه های دوگم مختص به خویش به جستجو می نشینند. در هر فرصت ممکن، نوستالژی برگشت بر مسند قدرت بلا منازع در ذهن ایشان تداعی میگردد. توقع ارایه راه حل از سوی ایشان سراسری بیش نیست. طوریکه قبلاً تذکار رفت، ذهن تخریبگر نمیتواند ایجاد گر باشد.

بنابر آنچه در پیشروی ما قرار دارد، ما در شرایط حاضر غیر از خداوند لایزال (ج) هیچ حامی و ناجی بمعنی واقعی کلمه نداریم؛ ملت ما گروگان است! دولت ما روز مره گی میکند! جامعه جهانی منافع شانرا در وجود بی رمق ما می پالند! همسایگان پلانهای انقیاد و حتی نابودی ما را روی دست دارند! در این معادله چهار بُعدی، سه بُعد آن غیر قابل تغییر است یعنی دولت گمراه بنابر فساد ذاتی اش، جامعه جهانی بنابراهدافش و همسایگان بنابر منافعش، پس بُعد چهارمی که مردم ماست باید ناگزیراً قابلیت مانور و تغییر را پیدا کرده و خود به ناجی خویش مبدل گردد. با هم میتوانیم مسیر حوادث تباه کن را تغییر داده و خود به یک معادله پُر نفوذ در حوزه سیاسی - اجتماعی کشور تبارز کنیم، ولی بدون هم صرفاً میتوانیم منفعلانه منتظر رحم و شفقت و یا هم خشم و غضب حوادث و معاملات نامیمون بنشینیم.

با آنکه لفاظی ما در جهت تشکل ملی تا حال نامتناهی بوده ولی به همان پیمان عمل ما هم ناپیداست و در نتیجه، این عمل نکردن ها آن همه دُر سفتن ها را بی محتوا ساخته و در معرض باد قرار داده است. مبادا که با ادامه این بی ارادگی، وجود مان هم مانند الفاظ مان در معرض بادهای طوفان خیز واقع شده و نیست و نابود گردد.

هموطنان خاموش ما باید به این حقیقت توجه داشته باشند که علاقمندی به یک پروژه ملی خیلی بُردها دارد در حالیکه بی تفاوتی به آن محرومیت های فراوان در قفا. در حالت اولی بُرد مسلم نصیب شان است و در بدل یک اراده راسخ صاحب و مالک سرمایه ملی می شوند ولی در حالت دومی باخت حتمی در کمین شان است چون در عوض شک، تردید و بی ارادگی صاحب هیچ چیزی نشده بلکه به احتمال قومی همه چیز را از دست میدهند.

بنابر آن انتخاب سرنوشت ساز در پیشروی ماست: انسجام و تشکل ملی از طریق یک پروسه تطبیقی قدم به قدم و مرحله وار و ممکن .

مرحله اول: مشخص شدن تعداد معتقدین و علاقمندان این پروسه تشکل " خط وسط " از طریق وسایل رسانه بی قابل دسترس. این مهمترین و اساسی ترین قدم این پروسه بوده و در حقیقت سنگ تهاب آن شمرده میشود.

هر گاه هموطنان خاموش ما ضروری بودن این چنین یک تشکل ملی را مبرم دانسته و آنرا مسیر نجات خود و وطن خویش می پندارند، باید در سطح خیلی وسیع به آن لیبیک بگویند. این عکس العمل بزرگ و وسیع، بنیاد مراحل بعدی را تشکیل داده که هر مرحله با رسیدن زمان مناسب آن معرفی خواهد گردید. لهذا به سرنوشت خویش آگا هانه عکس العمل نشان دهید.

بنده به نما یندگی از انجمن دوستان همفکر به نوشتن این سطور مبادرت ورزیده و بدینوسیله پیشکش هموطنان میگردد، تا با غنامند سازی آن عملاً در پروسه تشکل خط وسط در داخل و خارج کشور سهیم شوند. خواهش بعمل میاید تا نظرات خوشرا از طریق اد رسهای زیرشریک سازید.

ارادتمند همه ملی اندیشان کشور

عبدالله رحمتی

Email: abdullahrahmati@yahoo.com

Facebook : Khat E Wasat